

فرشید خدادادیان

کارشناس ارشد تاریخ پژوهشگر تاریخ نفت

تیرماه سالروز خاطرات زیادی در حافظه تاریخ معاصر ایرانیان است و قیام مردمی ۳۰ تیر ۱۳۳۱ یکی از این رویدادهای مهم است که در آستانه سالگردش مروری بر آن خالی از فایده نخواهد بود. تاریخ علم دانستن گذشته برای درک حال و ساختن آینده است و بازبینی رویداد ۳۰ تیر از ایسن منظر که نتایج امروز آن را بدانیم و همچنین راهکاری برای ساختن آینده بهتر، با تجربه تاریخی آن داشته باشیم، بهترین بهره از بازبینی قیام ۳۰ تیر خواهد بود.

جامعه در حال گذار ایران دیرزمانی است که حرکت خود را به سوی دموکراسی آغاز کرده است و در این تاریخ نزدیک به یکصدساله فراز و فرود فراوانی بر این جریان رفته است. در این میان قیام ۳۰ تیر نماد بارز همراهی توده مردم با روشنفکران و سیاستون آزادیخواه بود و نشان داد چنانچه این گروه‌ها حمایت و همراهی توده را داشته باشند هیچ قدرتی توانایی شکست ایشان را نخواهد داشت.

این روز شاید آخرین صحنه اتحاد ملی ایرانیان در دولت دکتر مصدق بود و حمایت طیف مذهبی به رهبری آیت‌الله کاشانی از دولت ملی دکتر مصدق منشاء حضور مردمی گسترده در این روز به حمایت از دکتر مصدق بود.

■ **پیش‌درآمد**

پیش‌درآمد قیام ۳۰ تیر تلاش دکتر مصدق برای کسب امتیازات بیشتر از دربار حاکم بود. پس از افتتاح مجلس دوره هفدهم، دکتر مصدق در هفدهم تیرماه ۱۳۳۱ بنا بر سنت پارلمانی از سمت خود استعفا کرد. این در حالی بود که او به تازگی از مسافرت موفق خود جهت شرکت در دادگاه بین‌المللی لاهه و دفاع از حق ایران به وطن بازگشته بود.

در چنین وضعی رای اعتماد مجلس از نظر

مصلاح ملی یا توجه به تأثیری که می‌توانست در

رای دیوان لاهه داشته باشد حائز اهمیت بود،

چرا که رای عدم اعتماد مجلس به دولت بی‌اعتمادی

مجلس از کارکرد دولت مصدق در دیوان لاهه را

به همراه داشت و در رای صادره دیوان می‌توانست

تأثیری منفی برای ایران داشته باشد.

مجلس شورای ملی در پی تظاهرات گسترده و اعتصابات مردم در حمایت از دولت در پانزدهم تیر، تحت تأثیر فشار افکار عمومی مجدداً به دکتر مصدق رای داد، اما مجلس سنا رای خود را به بعد از اظهارنظر شاه موکول کرد و به این ترتیب ناراضایی خود را برملا ساخت. این موضع‌گیری با مخالفت دکتر مصدق مبنی بر اینکه تا پیش از ابراز تمایل مجلس، مسوولیت نخست‌وزیری را نخواهد پذیرفت، مواجه شد و نهایتاً مجلس سنا مجبور شد به دکتر مصدق رای اعتماد بدهد.

در نتیجه روز ۱۹ تیرماه شاه فرمان مجدد نخست‌وزیری دکتر مصدق را صادر کرد. این بار دکتر مصدق ضمن اعلام برنامه‌های خود، تقاضای تصویب لایحه اختیارات را به مدت شش ماه از مجلس کرد. مخالفان او اعم از وابستگان دربار و حزب توده با به راه انداختن تبلیغات وسیع، گرفتن اختیارات را به معنی هموار کردن دیکتاتوری قلمداد کردند. در این شرایط دکتر مصدق روز ۲۵ تیر ۱۳۳۱ برای مشورت و تبادل نظر در مورد وزیران جدید به دیدن شاه رفت. وی تفصیل این ملاقات را در خاطرات خود آورده است. مصدق تصمیم گرفته بود اختیار تعیین وزیر جنگ را از شاه بگیرد («تا دخالت دربار در آن کم شود و کارها در جهت صلاح کشور پیشرفت کند».) واکنش شاه در برابر این پیشنهاد چنین بود: «پس بگوئید من چمدان خود را ببندم

نقش آیت‌الله کاشانی در مبارزات سیاسی گذشته را وقتی می‌توان درست ارزیابی کرد که فضای حاکم بر جامعه آن سال‌ها و افکار رایج در حوزه سیاست و فرهنگ را در آن زمان درست بشناسیم. قبل از جنگ جهانی اول در مقابل قدرت انگلیس که پیر استعمار لقب گرفته بود و آلمان و فرانسه، دولت عثمانی خودنمایی می‌کرد. منطقه خاورمیانه و اکثر کشورهای عربی فعلی جزء امپراتوری عثمانی بودند. انگلیس درصدد بود این امپراتوری را ساقط کرده و خود بر سرزمین‌های تحت تسلط آن سیطره یابد. پس از شکست عثمانی در جنگ جهانی و تجزیه این امپراتوری سرزمین عربی تقسیم شده و کشورهای کوچکی زاییده شد که عراق و فلسطین از آن میان سهم دولت انگلستان شد. اما تسلط انگلیس بر کشور عراق با یک مشکل عمده مواجه شد و آن قیام مردم عراق به همراهی و رهبری روحانیت مبارز در این کشور بود. آیت‌الله کاشانی که آن زمان جوانی روحانی بود و در نجف تحصیل می‌کرد، در این مبارزات خوش درخشید. پدرش حکم جهاد علیه انگلیسی‌ها را صادر کرد و اعدام مبارزه مسلحانه علیه اشغالگران بیگانه کرد. اما اجل مهلتش نداد و دو سال بعد چشم از جهان فروبست. آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی جای خالی پدر را پر کرد و همراه سایر روحانیون و میهن‌دوستان عراقی مبارزه با انگلیس متجاوز را شدت بخشید. در اثر این مبارزات انگلیسی‌ها دستور دستگیری وی را صادر کردند اما آیت‌الله کاشانی که آن زمان جوانی پرتحرک بود، متواری شده و از راه قصر شترین به ایران بازگشت. این دوران در ایران مصادف با حاکمیت رضاخان بود. وی از فرصت استفاده کرده و برای تحکیم قدرت خود از علمای اخراجی از عراق تحلیل به عمل آورد و با پذیرایی و استقبال از آنها توانست تا حدی نظر مساعد آنها را نسبت به خود جلب کند. آیت‌الله کاشانی در این دوران به نمایندگی مجلس موسسان درآمد؛

## مهر تایید مردم بر اراده ملی کردن نفت

و از این مملکت بروم.» مصدق در پاسخ فوراً گفت در این صورت استعفا خواهد داد.<sup>۱</sup>

■ **به دنبال جایگزینی برای مصدق**

در آن اوضاع و احوال جانشین مصدق کسی جز قوام یا سیدضیاء نمی‌توانست باشد. مطابق اسناد منتشره شاه تا این زمان به برکناری دکتر مصدق و نخست‌وزیری قوام یا سیدضیاء مایل نبود و می‌خواست کار نفت به دست مصدق حل و فصل شود. این سیاست حمایت نسبی از مصدق نه از روی علاقه و موافقت با او بلکه به سبب آگاهی از محبوبیت او نزد مردم بود، از سوی دیگر شاه به قوام و سیدضیاء اطمینان نداشت. در جراید داخلی و خارجی به طور همزمان زمزمه روی کار آمدن قوام بر سر زبان‌ها افتاده بود. علاوه بر اینکه برخی از چهره‌های مشخص منتسب به دربار مانند تاج‌الملوک، اشرف و علیرضا (مادر، خواهر و برادر شاه) و سیدحسین امامی (رئیس مجلس شورا) از او حمایت می‌کردند.<sup>۲</sup>

شاه با توجه به سوابق قوام در دوران نخست‌وزیری قبلی‌اش با صدارت او مخالف بود و او را قابل کنترل نمی‌دانست. فشار سفارتخانه‌های خارجی و همچنین مخالفان داخلی مصدق که شاه را به بی‌تصمیمی و انقیاد در برابر جنجال و هیاهوی جبهه ملی و مرعوب شدن و درافتادن در دام عوام‌فریبی‌های مصدق متهم می‌کردند، از یک سو و تضمین قوام مبنی بر اینکه در انتخاب وزیران با صلاحدید شاه اقدام خواهد کرد از سوی دیگر شاه را به این تصمیم تشویق کرد.

■ **نخست‌وزیری قوام**

به هر حال مجلس شورا در ۲۶ تیرماه ۱۳۳۱ به نخست‌وزیری قوام رای داد. قوام موفقیت خود را در گرو انحلال مجلس می‌دانست و هوادارانش هم اصرار داشتند پیش از گرفتن فرمان انحلال تن به قبول مسوولیت ندهد، اما ظاهراً شاه به هر زبانی که بود قوام را راضی کرده بود بدون اصرار در انحلال مجلس دولت خود را تشکیل دهد. طبق یادداشت‌های ارسنجنانی، عباس اسکندری که در جریان مذاکرات بود به ارسنجنانی گفت: «هنوز اعلیحضرت آبا انحلال مجلس ا موافقت نکرده‌اند ولی مآلاً موافقت خواهند کرد.»<sup>۳</sup>

روز ۲۷ تیرماه که خبر نخست‌وزیری قوام به همه جا رسید اعلامیه‌ای شدیدالحن به نام او از رادیو انتشار یافت که در آن بر قلع و قمع گروه‌های سیاسی، تهدید گروه‌های اسلامی و ایجاد دادگاه‌های انقلابی و اعدام مخالفان تأکید شده بود. علاوه بر اینکه صدور این اعلامیه، بگومگوهای زیادی را به دنبال آورد و مخالفت بسیاری را برانگیخت، قوام مرتکب اشتباهی دیگر شد و آن تصمیم به توقیف آیت‌الله کاشانی بود.

ایسن تصمیم در حالی بود که هنوز مجلس منحل نشده بود و آیت‌الله کاشانی در سمت نمایندگی مجلس مصونیت داشت. این اقدام قرار بود ۴ بعدازظهر ۲۹ تیرماه عملی شود، اما ساعتی قبل رادیو لندن خبر توقیف را افشا کرد و بلافاصله از دربار پیغام رسید که از توقیف صرفنظر شود. به این ترتیب پرده از کار قوام برافتاد و عجز و درماندگی او در مقابله با اوضاع

■ **اعلامیه‌های آیت‌الله کاشانی**

در روز ۲۸ تیرماه آیت‌الله کاشانی اعلامیه‌ای

سال پنجم ■ شماره ۱۰۱۷ ■ چهارشنبه ۳۰ تیر ۱۳۸۹

## قیام ۳۰ تیر



خطاب به افسران ارتش و سربازان انتشار داد و از آنان خواست به روی برادران خود اسلحه نکشند. در ۲۹ تیرماه اعلامیه دیگری از سوی ایشان منتشر شد که در تهییج مردم و مبارزه با قوام نقش بسیار سازنده‌ای داشت. در پی صدور اعلامیه آیت‌الله کاشانی، اعلامیه دیگری نیز از سوی نهضت ملی خطاب به سربازان و افسران ارتش و نیروهای انتظامی صادر شد. رفته‌رفته کارخانه‌ها و تجارخانه‌ها تعطیل کردند و در خیابان‌های اصلی شهر و میدان بهارستان تظاهرات به راه افتاد و مردم شعار مرگ بر قوام و زنده‌یاد مصدق سر دادند. در پایان ۲۹ تیر مردم آمادگی زیادی پیدا کرده بودند تا روز بعد در برابر قدرت دربار و قوام به مقابله بپردازند.

■ **روز واقعه**

۳۰ تیر اقصار مختلف مردم و گروه‌های سیاسی در میدان و خیابان‌های تهران به حمایت از دکتر مصدق به تظاهرات پرداختند. در این تظاهرات

## تاریخ ۱۵

### ماجرای ۲۳ تیر

۲۳ تیرماه ۱۳۳۰ که حدود دو ماه از روی کار آمدن مصدق گذشته بود، در میدان بهارستان تظاهراتی توسط حزب توده برپا شد که موضوع آن یادبود کشته‌های ۲۵ تیر ۱۳۲۵ خوزستان بود.

این تظاهرات توسط ماموران شهربانی مورد حمله قرار گرفت و در درگیری بین طرفین چند نفر کشته شدند. پیامد این ماجرا حزب توده حملات شدیدی علیه حکومت دکتر مصدق آغاز کرده و وی را عامل امریکا خواند. دکتر سیدحسین قاضی در یادداشت‌هایی که پس از کودتای ۲۸ مرداد در مدت متواری بودن نوشته است، این ماجرا را چنین توضیح می‌دهد: روزهایی که «هریمن» برای میناچگیری درباره نفت به تهران آمده بود «میتینگ» که گفته می‌شد عناصر چپ تشکیل داده‌اند، در بهارستان تشکیل شد و زد و خوردی بین تظاهرکنندگان و قوای پلیس روی داد که بدون دستور نخست‌وزیر تیراندازی و شلیک شد و چند نفر کشته و زخمی شدند. در این موقع سرلشگر باقیی رئیس شهربانی و سرلشگر زاهدی وزیر کشور بود. دکتر مصدق از این حادثه سخت برآشف‌ت و دستور تحقیق داد و این‌طور نتیجه گرفته شد که دست شاهدخت اشرف در این قضا‌یا بوده است. اولین عکس‌العمل دکتر مصدق این بود که سرلشگر باقیی را از ریاست شهربانی منفصل کرد و دستور محاکمه او را داد و چون در تشکیل دادگاه مسامحه می‌شد، بین نخست‌وزیر و وزیر کشور برودت‌ی حاصل شد. بعد گفتند که چون نظامی است باید اعلیحضرت دستور تشکیل محکمه را بدهند. مدت‌ها طی شده، دادگاه اداری او را فقط به یک ماه توقیف محکوم ساخت.

■ **نامه دکتر مصدق و مسافرت اول شاهدخت اشرف**

چند روز بعد از ایسن حادثه یک روز دکتر مصدق مرا خواست و گفت می‌خواهم نامه‌ای به شاه بنویسم و جریان ۲۳ تیر را که دست شاهدخت اشرف در آن دیده شده، به عرض برسانم و بخواهم که تکلیف من یا خواهرشان یکی را تعیین کنند و خوب است این نامه را شما تهیه کنید. من به نخست‌وزیر جواب دادم که امتناعی از انجام این دستور ندارم ولی چون من عادت به این‌طور کاغذنویسی‌ها و تشریفات مقام سلطنت ندارم، خوب است بگوئید آقای دکتر منظمی یا یکی دیگر از رفقا آن را تهیه کنند.

پیشامد ۲۳ تیر وسیله حمله‌ای به مخالفان دولت در مجلس سنا داد و حملات شدیدی روی این موضوع به دولت کردند و «نصرالملک» که صندوق موسسان کذابی از آرای دروغ پر کرده بود، در یکی از جلسات سنا دکتر مصدق را به «لیاخوف» تشبیه کرد و صدای جمال امامی و رفقای‌ش نیز در بهارستان بلندتر شد.

من تا موقعی که معاون نخست‌وزیر شدم با «شاهدخت اشرف» روبه‌رو نشده بودم. یک روز دعوتی از سازمان خدمات اجتماعی رسید که در آن جلسه شرکت کنم. اواخر بهار بود، به سعدآباد به کاخ ایشان رفتم. دیدم آقای علاء و عده‌ای از روزنامه‌نگاران و مدیرعامل سازمان در مقابل عمارت روی چمن‌ها تعدادی صندلی گذاشته شده و در آنجا جمع‌اند.

چند دقیقه نگذشت که «شاهدخت» آمد، با همه دست داد و مقابل من نیز که رسید، بدون اینکه معرفی شوم او مرا شناخت. در آن جلسه وقتی از مشکلات کار سازمان صحبت می‌شد، غالباً روی سخن «اشرف» با من بود، جلسه وقتی تمام شد مرا برای دو روز بعد دعوت کرد که عصر جای بروم در کاخ ایشان. جریان را به نخست‌وزیر گفتم. گفت مانعی ندارد. من در آن روز به ملاقات شاهدخت رفتم و جلسه مذاکرات‌مان سه ساعت طول کشید. از گذشته شکایت داشت که ما با هژیر و رزم‌آرا مخالفت کرده‌ایم و معتقد بود که این مخالفت‌ها آنها را به کشتن داده است.

بعد مدتی از «کاشانی» و «دکتر مصدق» صحبت کرد و درددل فراوان است. به گمانم یک جلسه دیگر هم چندی بعد در همین موارد، ملاقات بین ما شد و اتفاقاً آن جلسه من یک ساعت دیرتر از وقت مقرر رفتم چون در



جلسه دولت گرفتار شدم. این سابقه آشنایی ما بود. چند روز که از قضیه ۲۳ تیر گذشته بود یک روز ایزدی رئیس دفتر «والاحضرت» تلفن کرد که «شاهدخت» می‌خواهند امروز شما را ملاقات کنند. فردای آن روز صبح قرار ملاقات گذاشتیم. من وقتی وارد شدم شاهدخت از اتاق روبه‌رو با سگش آمد. بدون مقدمه گفت دکتر مصدق درخواست تشبیه مرا کرده است، این دیگر چه نغمه‌ای است. من اظهار بی‌اطلاعی کردم. گفت چطور شما نمی‌دانید؟ کاغذ را پرپرروز به برادرم نوشته است. گفتم این‌طور مطالب را ایشان به کسی نمی‌گویند.

درباره حوادث ۲۳ تیر و موضوع نفت و اقلیت مجلس خیلی صحبت شد. گفتم شما چرا اقلیت مخالف دولت را به خانه خودتان راه می‌دهید. گفت: مثلاً کی. گفتم چند شب پیش که از «کلاردشت» برگشته بودید، تیمورتاش پیش شما نبود؟ گفت: چرا، مگر شما مفتش دارید که مراقب خانه من است؟ جواب دادم مفتش نداریم ولی این‌طور شنیده‌ام. گفت: او آمد و رفتش تازگی ندارد، از بچگی با من آشناست.<sup>۱</sup>

پی‌نوشت .....
۱- با چشمی گریان، نشر صمدیه



ایشان بسترسازی و اجرا شد. مصدق و کاشانی معصوم و مصون از اشتباه نبودند و شیطنت بدخواهان باعث شد نهایتاً تفرقه در بین ایشان ایجاد شود و تا حد رودررویی نیز پیش برود که خود مجالی مناسب جهت طرح و کنش‌کش را می‌طلبد.قیام ۳۰ تیر بیش از هر چیز بیانگر لزوم همراهی توده مردم با سیاستون وطن‌پرست،مذهبی و نیروهای روشنفکر بود؛ همراهی‌ای که اگر ادامه می‌یافت شتاب حرکت به سوی دموکراسی را در

پی‌نوشت‌ها .....
۱- محمد مصدق، خاطرات و تالمت دکتر مصدق، تهران، علمی، ۱۳۶۵، ص ۲۵۹
۲- غلامرضا نجاتی، مصدق، سال‌های مبارزه و مقاومت، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۷-۱۳۷۶، ج ۱، ص ۴۲۸

۳- حسن ارسنجنانی، یادداشت‌های سیاسی، در وقایع ۳۰ تیر، تهران، هیرمند، ۱۳۶۶، ص ۲۱

نمی‌گیرد. وی به لحاظ اندیشه سیاسی و فکری نیز با روحانیون هم‌عصر خویش تفاوت‌هایی داشت. در دورانی که در عراق بود هنوز مدارس جدید چندان رواجی نداشتند. اکثر روحانیون نسبت به علوم جدید و مدارس جدید نگاه مثبت و خوشبینانه‌ای نداشتند. اما این کاشانی جوان بود که در محضر آیت‌الله میرزای شیرازی در مقابل مقدس‌مآب‌ها ایستاد و از مدارس جدید دفاع کرد و لزوم آشنایی مسلمان با علوم جدید را لازم دانست. استدلال‌های او چنان بود که آیت‌الله شیرازی نیز نظر او را تصدیق کرد. کاشانی‌ای که در آنجا اقدام به تاسیس یکی از این مدارس کرد. او حتی در مقابل فشارهایی که از سوی جریان‌های افراطی دیگر برای مبارزه با مشروب‌فروشی، بی‌جایی و منکرات دیگر به عمل می‌آمد، سخت موضع‌گیری کرده و اعلام می‌کرد تنها مبارزه با شرکت نفت انگلیس باید در اولویت و دستور کار باشد و عمده کردن این مسائل در فضای فعلی لطمه به مبارزه ملت ایران است. واقعیت این است که کسی جز او جسارت چنین برخوردی را نداشت.

در هر صورت نقش آیت‌الله کاشانی در پیروزی ملت ایران بر انگلیس در جریان ملی کردن نفت قابل انکار نیست. حکم او را ماجرای ۳۰ تیر که اگر خواسته دکتر مصدق عملی نشود، او کفن پوشیده به خیابان خواهد آمد، بی‌تردید از عوامل اصلی پیروزی جنبش بود. انصاف حکم می‌کند همواره از تلاش‌های او تقدیر شود. اما نکته مهم این است که انگلیس باید در اولویت و دستور کار باشد و عمده کردن این مسائل در فضای فعلی لطمه به مبارزه ملت ایران است. واقعیت این است که کسی جز او جسارت چنین برخوردی را نداشت. در هر صورت نقش آیت‌الله کاشانی در پیروزی ملت ایران بر انگلیس در جریان ملی کردن نفت قابل انکار نیست. حکم او را ماجرای ۳۰ تیر که اگر خواسته دکتر مصدق عملی نشود، او کفن پوشیده به خیابان خواهد آمد، بی‌تردید از عوامل اصلی پیروزی جنبش بود. انصاف حکم می‌کند همواره از تلاش‌های او تقدیر شود. اما نکته مهم این است که انگلیس در عراق پیوست. فرار او از عراق به ایران و همچنین زندان متفقین در سال ۱۳۲۲ با تبعید به لبنان در سال ۱۳۲۷ تجربه‌هایی بود که کمتر روحانی‌ای تا آن زمان و حتی بعد از او صاحب آن شد. شاید همین مبارزات و سوابق بود که او به این باور رسیده بود که تحت تأثیر القاتات دیگران قرار